

Hossein Moradi¹

Received: 2 November 2024

Seyed Mohsen Mir Hoseini^{2*}

Reception: 20 May 2025

Mohammad Hossein Jafari³

Abstract

The modern state is the product of changes in the context of history and is not a phenomenon that arose in a vacuum. A large part of history has experienced the existence of rulership and government, without mentioning the name of the state. However, there is no consensus among the theories that believe that the state is older than the modern era, regarding the exact time of the emergence and establishment of states. On the other hand, due to the many differences in the societies, the nature of the government is also different in them. In addition to that, different paradigms and historical periods in a society, due to different intellectual and philosophical foundations, require a specific type of government and challenge the investigation of the nature of its constituent components, in this regard, the current research seeks to answer The main question is, what are the nature of the modern state and its constituent components? The findings of the current research, which was carried out with the analytical descriptive method and information collection in the form of library and survey, show that in order to examine the nature of the modern state, one should consider the modern state according to the date of its emergence, that is, in the form of the nation-state, the state in The 19th century and the liberal democratic state were evaluated, and the modern components of the modern state include rationalism, humanism, secularism, freedom, democracy, and egalitarianism, which are the fundamental elements of modern public rights.

Keywords: Humanism, egalitarianism, rationalism, secularism, libertarianism, modern state.

1- phd student of public law, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.


2 - Assistant Professor, Faculty of Law and Political Sciences, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran. (*corresponding author)

3- Assistant Professor, Faculty of Law and Political Sciences, Yazd Branch, Islamic Azad University, Yazd, Iran.


<http://doi.org/10.30510/pscci.2024.486698.1116>


ماهیت دولت مدرن و مولفه های سازنده آن (مطالعه موردی ایران معاصر)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۲

حسین مرادی^۱ 

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۳۰

سیدمحسن میرحسینی^۲ 

محمدحسین جعفری^۳ 

چکیده:

دولت مدرن، محصول تحولات در بستر تاریخ است و پدیده ای نیست که در خلاء بوجود آمده باشد. بخش بزرگی از تاریخ، هستی فرمانروایی و حکومت را تجربه کرده، بی آنکه نامی از دولت برده شود. به هرروی در درون نظریاتی که قدمت دولت را بیشتر از عصر مدرن می دانند نیز اتفاق نظری در خصوص زمان دقیق پیدایش و استقرار دولت ها وجود ندارد. از طرف دیگر به اقتضای اختلافات فراوان در جوامع، ماهیت دولت نیز در آنها متفاوت است. علاوه بر آن، پارادایم ها و دوره های تاریخی متفاوت در یک جامعه، به دلیل مبانی فکری و فلسفی مختلف یک نوع دولت خاص را می طلبد و بررسی ماهیت مؤلفه های سازنده آن را به چالش می کشد، یافته های پژوهش حاضر که با روش توصیفی تحلیلی و گرد آوری اطلاعات به صورت کتابخانه و فیش برداری صورت پذیرفته است نشان می دهد برای بررسی ماهیت دولت مدرن، باید دولت مدرن را با توجه به تاریخ ظهور، یعنی در قالب دولت-ملت، دولت در قرن نوزدهم و دولت لیبرال دموکراتیک مورد ارزیابی قرار داد و نیز مولفه های مدرن دولت مدرن نیز شامل خردگرایی، انسانگرایی، دنیاگرایی، آزادی گرایی، مردم سالاری و برابری گرایی بوده که عناصر بنیادین حقوق عمومی مدرن هستند.

کلیدواژه ها: انسانگرایی، برابری گرایی، خردگرایی، دنیاگرایی، آزادی گرایی، دولت مدرن.

۱- دانشجوی دکتری حقوق عمومی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. moradih805@gmail.com

۲- استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. (*نویسنده مسئول) mmirhosaini@yazd.ac.ir

۳- استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی، واحد یزد، دانشگاه آزاد اسلامی، یزد، ایران. vakeel@gmail.com

دولت مدرن به مثابه گذر از شکل مطلقه و پدر میراثی قدرت است که با اصالت دادن به فرد و خرد بشری، مؤلفه هایی همچون میدان داری، حاکمیت قانون، غیرشخصی بودن قدرت، تفکیک قوا، حکومت کردن طبق قانون اساسی، انحصار قانونی بکارگیری ابزار خشونت، مشروعیت و اقتدار، ملی گرایی، حق های شهروندی، نهادسازی، استقلال، دادرسی اساسی و دادرسی اداری پیرامون هستار دولت شکل گرفته اند (Davis, 2020) البته همه این مؤلفه ها منتسب به دولت مدرن نیستند و بعنوان ابزاری برای حکومتها تلقی می شوند. از این روی شاخه این قسمت بر بنیان این همانی دولت و حکومت استوار نیست. تشکیل، حیات، افول و اضمحلال دولتها در قالب عناصر زمان و مکان قابل بررسی است. دولت مدرن، محصول تحولات در بستر تاریخ است و پدیده ای نیست که در خلاء بوجود آمده باشد. باید به این نکته اشاره شود که بخش بزرگی از تاریخ، هستی فرمانروایی و حکومت را تجربه کرده، بی آنکه نامی از دولت برده شود. به هرروی در درون نظریاتی که قدمت دولت را بیشتر از عصر مدرن می دانند نیز اتفاق نظری در خصوص زمان دقیق پیدایش و استقرار دولتها وجود ندارد (Smith, 2011)، دولت مدرن با تأکید بر «اصالت منافع افراد»، وظیفه ی دولت را تأمین امنیت و رفاه از طریق قوانین از پیش تعیین شده می داند. پارادایم مدرن دولت، تفاوت زیادی با پارادایم کلاسیک دولت دارد. تفاوتهایی که همگی ریشه در تفاوتهای فلسفی آنها در دو دوره ی کلان تاریخی دارد. تجربه ی عملی انسان مدرن و دولت برآمده از این تفکر در چند سده بعد از رنسانس نشان داد که علیرغم پیشرفت های ظاهری، نقدهای جدی نیز به این دولت وارد است. نقدهایی که تا به حال هژمون مدرنیته اجازه ی شنیدن صدای آنها را نداده است. دراین بین یکی از منتقدان مهم به مبانی دولت مدرن، مارتین هایدگر است. وی با استفاده از روش پدیدارشناسی و اگزیستانسیالیسم، به نقد هستی شناسی و انسان - شناسی مدرن و به تبع آن نقد دولت مدرن می پردازد. گرچه به سختی می توان نمونه و مصداق کاملی از دولت مدرن را نام برد اما می توان برخی از شاخصه ها و مولفه های بارز دولت مدرن را به عنوان معیار و شاخصی برای تفکیک و تمیز آن از سایر اشکال دولت تبیین نمود به نظر می رسد حاکمیت، حاکمیت قانون، حکومت به نمایندگی، نظارت، تفکیک قوا، مسئولیت و پاسخگویی، غیرشخصی بودن قدرت، اقتدار و مشروعیت را می توان به مثابه مهم ترین اصول حقوق عمومی حاکم بر چارچوب هنجاری و ساختاری نظام حکمرانی جهت استقرار دولت

مدرن قلمداد نمود. (نقیب زاده، ۱۴۰۲: ۱۶۷). به دیگر سخن اصول و مبانی حقوق عمومی شاخصه ها و مولفه های مذکور و مورد تحلیل، ارکان حیاتی ارائه هرگونه نظریه پیرامون ساخت و ماهیت دولت مدرن می باشند. پس به نظر می رسد، مهمترین مولفه ای دولت مدرن در جمهوری اسلامی، حاکمیت، حاکمیت قانون، حکومت به نمایندگی، تفکیک قوا، نظارت و پاسخگویی، تفکیک حوزه عمومی و خصوصی، غیر شخصی بودن قدرت، مشروعیت و اقتدار باشد که بایستی زمینه های تکوین، ماهیت دولت مدرن و چالش های مؤلفه های دولت مدرن در این خصوص بررسی و تفسیر گردد.

پیشینه پژوهش

پناهی و اسلامی (۱۳۹۴)، در مقاله «بررسی تطبیقی شکل گیری و کارکرد دولت مدرن در اروپا و ایران» به بررسی تطبیقی نحوه تکوین و کارکرد دولت مدرن در اروپا با ایران پرداخته و با استفاده از روش توصیفی تحلیلی معتقدند در ایران با ناکامی مشروطه راه برای ظهور اقتدارگرایانه دولت مدرن و پیدایش ساخت دولت مدرن مطلقه فراهم نمود. آجرلو و اصلانی (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی رهیافتی بر ساختار حقوقی - سیاسی دولت مدرن در کشورهای اسلامی»، به ظرفیت زمینه سازی برای بازسازی ساختار مطلوب حقوقی - سیاسی دولت در کشورهای اسلامی متناسب با شرایط زندگی در دوران مدرن و توجه ویژه به تحقق ایده امت اسلامی را دارد. اسپوزیتو (۲۰۲۳) در مقاله «انگاره دولت ملی، در بینش ژئوپلیتیک پسا مدرن» (گذر از دولت محوری عصر مدرن)، بیان نمود که مشخصه هایی چون: یکپارچگی، تک بعدی بودن، عنینت گرایی، قطعیت گرایی و مبنایگرایی در گفتمان مدرنیته، باعث شده است که دولت مدرن، دولتی با ویژگی های خاص جغرافیایی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی، هویتی و غیره باشد. حال آنکه به تبع از ویژگی های پست مدرنیته و گفتمان های حاکم بر آن، چون: تکثر گرایی و عدم اطلاق، نفی روایتی خاص و غیره؛ دولت به عنوان یک مرجع تام (حاکمیتی، امنیتی، قدرتی)، به هیچ وجه پذیرفته شدنی نیست. گیدنز (۲۰۲۲) در مقاله تطبیقی «مفهوم دولت در گفتمان های سیاسی مدرن و پست مدرن»، اظهار نمود که دولت خصلتی گفتمانی دارد. دولت خصوصیتی دائم و غیرقابل تغییر نداشته، در گفتمان های گوناگون به شکل های گوناگون تفسیر می شود. به این ترتیب در نتیجه دگرگونی های نظری و عملی صورت گرفته در گفتمان پست مدرنیسم، دولت در کلیت و در عناصر خود، در مقایسه با گفتمان مدرنیته دچار دگرگونی های بسیاری شده است که هیچ کدام

به صورت اختصاصی به ماهیت دولت مدرن و مؤلفه های سازنده آن توجه ننموده است، پس سوال اصلی پژوهش آنست که ماهیت دولت مدرن و مؤلفه های سازنده آن چیست؟

۲-چارچوب مفهومی.

۱-۲- مبانی شکل دهنده ماهیت دولت

جهت فهم دولت مدرن نیاز به شناخت وجوه مختلف دولت است. از این رو در این بخش از پژوهش به بررسی وجوه سه گانه ی «معنای ملت»، «مبنای شکل -گیری دولت» و «قلمروی دولت- ملت» و در نهایت «غایت دولت» توجه خواهد شد. پیش از این در باب انسان در دوره ی مدرن صحبت به میان آمد و بیان شد که انسان مدرن، یک سوژه ی تنها و جدای از سایر سوژه ها عمل میکند. این اندیشه بر آن است که فرد طبیعی با جمع ارتباطی ندارد. و در مواردی از سرِ ناچاری دست به چنین کاری می زند. این مسئله به گونهای است که حتی جامعه گرایان مدرن چاره ای جز پذیرش این مسئله ندارند. (زیگفرد، ۱۳۹۴) پس به این نتیجه می رسند که با متکثر شدن فرهنگ مدرن، فردگرایی اخلاقی یکی از معدود باورهای مشترکمان خواهد بود. جوامع مدرن فرد را به امری قدسی تبدیل میکنند. وی که با رویکردی غیرسلبی به این امر توجه دارد بر آن است که این فردگرایی جوامع امری محتوم و قابل پذیرش است. در مقابل این اندیشه، رویکرد های دیگری به نقد این مسئله پرداخته و بر آن است که این اندیشه در شکل گیری دولت اثرات مخربی خواهد داشت. وی در توضیح اندیشه جایگزین به مفهوم مهم «من بودگی دازاین» توجه کرد و نوشت که باید در قاعده ی هستی و زمان که اعلام میکند «دازاین در هر حالت همراه من است»، تجدیدنظر کرد و گفت که دازاین در هر مورد از آن ماست. او همچون هگل چنین استدلال کرد که خویشتن اصیل نه در «من» بل در «ما» یافتنی است (هایدگر، ۲۰۲۲، ۹۱۶). فهم عمیق هایدگر این بار، نه با رویکرد جامعه شناسانه بلکه با بینشی فلسفی - تاریخی تبیین میگردید. به عنوان مثال وی در کتاب مهم خود، «هستی و زمان»، توضیح میدهد که اگر دازاین تقدیرمند به مثابه در جهان هستن ذاتاً در هم- هستن با دیگران می آگزید، تاریخیدن اش هم تاریخیدن است و به مثابهی تقدیر جمعی (یا هم سرنوشتی) تعیین می شود. ما با این اصطلاح، تاریخیدن جماعت، تاریخیدن قوم را نشان میدهم. تقدیر جمعی از گردهم آمدن تقدیرهای فردی تشکیل نمی شود. همچنان که با یکدیگر هستن را نمی توان به صورت پیش آمدن همزمان چندین سوژه فهمید. تقدیرهای فردی از قبل در با یکدیگرهستن در جهانی واحد و در مصممیت برای

امکانهایی معین پیشاپیش هدایت شده اند. در مشارکت و مبارزه است که تقدیر جمعی برای نخستین بار آزاد میشود. تقدیر جمعی دازاین که عجین با تقدیر فردی اوست در «نسل» او با «نسل» او تاریخیدن کامل و خودینه ی دازاین را میسازد(هایدگر، ۲۰۲۲، ۹۱۶).

۱-۳-قرارداد اجتماعی

یکی از محورهای فکری- ساختاری دولت مدرن، تأکید بر توافق ساختگی و قرارداد اجتماعی و شکل گیری نظام سیاسی مبتنی بر این امر عرفی است. در این باب برخی از مهمترین اندیشمندان مدرن همچون هابز، لاک و روسو، با رویکردی انسان شناسانه، بدان می اندیشند. هابز، تأکید دارد که انسان به دلیل سرشت خودخواهانه ی خود قائل به شرکت در اجتماع انسانی نیست. از این رو اجبار دولت در شکل گیری دولت بسیار اثرگذار است. لاک با رویکردی سودمحور بر آن است که افراد قسمتی از آزادیهای خود را جهت حفظ جان، مال و آزادی به دولت واگذار میکنند. وی در این اندیشه است که انسانها ذاتاً منطقی بوده و به این دلیل قادر به تشخیص منافع خود هستند. اما مسئله آن است که نمی توانیم بپذیریم انسان ها همواره از روی «عقل و استدلال» رفتار نموده و یا قادر به تشخیص خیر خود هستند. روسو نیز با اشتراکاتی فراوان با دو مورد قبل و با تأکید بر برابری تمام انسانها، بیان می دارد که تمام افراد مساوی هستند و تفاوت و اختلاف در حقوق برخلاف عقد و پیمان اجتماعی است و منظور از تشکیل دولت تأمین سعادت و خوشبختی افراد است(فولادوند، ۱۴۰۱، ۱۶)، وی بدون اشاره به ویژگی های آرمان گرایانه و برشمردن ویژگی های خاص اخلاقی برای حاکم، بیان می دارد که چون اکثریت بر حق است. حاکم برآمده از اکثریت نیز عادل است و تبعیت از وی لازم. در نقد این رویکرد، اکثر اندیشمندان برآنند که مهمترین اصل قرارداد اجتماعی تأمین منافع شخصی است. از این رو بعداز این قرارداد، یک جامعه واقعی شکل نمی گیرد. بلکه بالعکس یک نوع رقابت در منافع خصوصی وجود دارد. و اعضای آن در این قرارداد، منافع خصوصی خود را دنبال میکنند. از این رو میتوان گفت که عقل و منطق بهره گرفته در این قرارداد نیز در راستای بهره گیری بیشتر از دیگران تعریف میشود. یکی از پژوهشگران با جمع بندی مطالب ذکرشده بیان می دارد که «انسان قرارداد اجتماعی» انسانی است ذاتاً منفرد و در پی کسب منافع شخصی خویش، موجودی که به سبب خطراتی که در این راه می تواند متوجهش شود، اقدام به دفع شر از طریق تشکیل اجتماعی دارای امنیت میکند. این اجتماع از آن روی انسان را یاری میکند که در جهت غریزه ی انتفاع شخصی، با در نظر داشتن اینکه هموعانش نیز از چنین غریزه ای بی بهره نیستند، اهتمام ورزد(جونز، ۱۳۹۹،

۱۲). علاوه بر نقدهای وارده، رویکردهای «وجودگرا» نیز به این امر توجه داشته و با نقد جایگاه انسان و نحوه ی تعامل آن با سایر افراد اجتماع بیان میدارند که فرد باید به نحوی با دولت به توافق برسد، حرفه اش و سرنوشتش را در درون آن بیابد، و خودش را سرچشمه ی نقد هدفها و آرمانها و مشی های واقعی آن بداند. اعتبار دولت، اعتباری پیشینی و بی تفاوت نیست. همانگونه که زمینه ی نظری قانون تنها میتواند به تصمیم شخصی، روشنی ببخشد و هرگز نمی تواند به آن حقانیت دهد، در زمینه ی عملی نیز دولت هرگز نمی تواند به وجود شخصی معنی و ارزش بدهد، بلکه تنها میتواند به آن انگیزه میدان و مجال بدهد. فرد برای اینکه به خودش تبدیل شود، به دولت نیاز دارد، و دولت نیز اعتبارش را از هستی خودی میگیرد (زیگفرد، ۱۳۹۴).

۴-۱- مؤلفه های دولت مدرن

از مهمترین شاخصهای دوره ی مدرن رویکرد متفاوت آن به عالم و جایگاه خالق در آن است. در این دوره، برخلاف دوره ی دینی قرون وسطی، عالم بر مدار یک هدف و غایت ویژه نمی چرخد. از این رو موجودات این عالم نیز در یک حالت آزادانه رها هستند. به آن دلیل که در دوره ی مدرن به همه چیز به جز شک انسانی به دیده ی تردید نگریسته میشود. دکارت بعنوان فیلسوف مبدع مدرنیته در این باره اشاره دارد که «در همان هنگام که من بنا را بر موهوم بودن همه چیز گذاشتم، شخص خودم که این فکر را می کنم، ناچار باید چیزی باشم و توجه کردم که این قضیه «می اندیشم پس هستم» حقیقتی است چنان استوار و پابرجا که جمیع فرضهای غریب و عجیب شکاکان هم نمی تواند آن را متزلزل کند. پس معتقد شدم که بی تأمل می توانم آن را در فلسفه ای که در پی آن هستم، اصل نخستین قرار دهم» (Favoreu, 2020: 870) تأکید بر محوریت عالم و شک در باب آنچه نادیدنی است، دوره ی مدرن را بدان سو سوق داد که هرگونه تصور ماوراءالطبیعی در مورد جهان، باطل و مردود است و فرض هدف برای جهان و نیز باور به اینکه هر چیزی در طبیعت جایگاه معینی دارد باطل و پوچ است و نمیتوان قبول کرد در عالم، نقطه ی افتراقی میان طبیعت و ماورای طبیعت بوده و خداوند منشأ همه ی موجودات و ارزشها است. بدین ترتیب هستی به امری در مقابل و در خدمت انسان قرار گرفت. به گونهای که با شکل گیری جهان بینی مدرن، هستی و طبیعت به منزله ی ماده ی خامی است که با آن میتوان جهانی مناسب با انسان و نیازهای او ساخت و بدین ترتیب تسخیر طبیعت یکی از اصول اساسی دنیای مدرن می باشد (Daintith, 2020).

در برابر این رویکرد، هایدگر نقد مهمی به هستی‌شناسی مدرن وارد می‌آورد. وی معتقد است که حتی این پرسش که «هستی چیست؟» شکل نادرستی است، زیرا از آغاز چنین فرض میکنند که هستی هستنده ای است که میشود در مورد «چیستی» آن سؤال کرد. انگار قرار است مشخصه ای یا صنعتی از آن معلوم شود. علاوه بر آن برخلاف رویکرد مکانیکی و مادی دوره ی مدرن، هایدگر فقط امور مادی و محسوس را هستنده نمی‌داندست و فکرها، زاده های اندیشه و خیال و تصور ما را هم مطرح میکرد(احمدی، ۱۴۰۱، ۸۳) وی معتقد است که غرب در تمام دوره های تاریخی خود، با اندک تفاوت هایی در این دوره ها، موجب فراموشی هستی شده است. از این رو هایدگر در تلاش است که شاید بتوان باری دیگر نیوشای حقیقت شد و وجود در معنای حضور را ادراک کرد. دگرگونی مابعدالطبیعه و گذشت از آن، به جستجوی راهی برای برقراری نسبتی میان انسان و حقیقت وجود است که با مرتفع نمودن مانع مابعدالطبیعه صورت خواهد گرفت. (هایدگر، ۲۰۲۲، ۹۱۰). در ادامه ی تبیین اصول بنیادین دوره ی مدرن میتوان به معرفت‌شناسی آن اشاره نمود. اولین و مهمترین مبنای معرفت‌شناسی مدرن، شک در روشهای قیاسی ارسطویی و تأکید بر آن است که از استدلالهای جزئی نیز میتوان به حقیقت رسید. در این باره و در میان انبوه متفکران گذار از دوره ی قرون وسطا «دکارت» اهمیت بیشتری داشته و به درستی پدر معرفت‌شناسی جدید نام گرفته است. در اندیشه ی وی استدلالهای عقلانی- قیاسی ما را به فهم ماهیت سوژه و اشیاء هدایت میکنند. در ادامه متفکران متأثر از دکارت اما تجربی-استقرائی همچون جان لاک به تأسی از نظام معرفتی- تجربی نیوتن، بنیان اصلی معرفت-شناسی مدرن را که مبتنی بر دریافت حسی بود، بنا گذاشتند. او معتقد بود که ملاحظات تجربی ماست که بن مایه های اندیشه را برای عقلمان فراهم میکند (Pierson, 2022: 24) بررسی کلیات فلسفه ی جدید غرب نشان می‌دهد که این دو رویکرد، هر کدام طرفداران خاص خود را دارند. با اینحال اوج معرفت‌شناسی مدرن را میتوان در روش ایمانوئل کانت جستجو نمود. به نظر کانت معرفت حاصل مشارکت توأمان دو منبع است: یکی مدرکات حسی و تجربی ناشی از تأثیر عالم خارج بر ذهن و دیگری عناصری که از پیش در ذهن موجودند. و ذهن آنها را به عنوان معرفت در ذهن ما صورت می‌بندد. تصویری دست نخورده از عالم خارج بر ذهن و دیگری عناصری که از پیش در ذهن موجودند. و ذهن آنها را به عنوان «امر پیشینی هم در مرحله ی احساس و هم در مرحله ی فهم به کار می‌برد. پس به عقیده ی کانت، آنچه به عنوان معرفت در ذهن ما صورت میندند. تصویری دست نخورده از عالم واقع و خارج نیست بلکه تصویر ساخته ی مشترک ذهن و عالم خارج است (Carvalho, 2023,59). این مبنای معرفت‌شناسی به شدت از سوی متفکران

اگزستانس، همچون هایدگر، موردنقد قرار گرفت. وی سنگ بنای معرفت شناسی خود را مخالفت با تفکیک سوژه و ابژهی مدرن قرار داده و با طرح مفهوم از این به معرفت شناسی خود، وجهی هستی شناسانه بخشید. در این راستا وی با یک رویکرد تاریخی- فلسفی معتقد است که فلسفه ی غرب از ابتدا تاکنون به دنبال شناخت موجودات بوده و فهم صحیحی از انسان نداشته است. درحالیکه وظیفه ی فلسفه، شناخت اصل هستی و وجود است. از سویی وی وجود آدمی را امری تاریخ مند و متأثر از زمانه ی خود میداند. از این رو شناخت آدمی نیز در حین تعامل آدمی با تاریخ و زمانه ی اجتماعی خود به دست می آید. اینگونه فهم وجودی بالطبع نمی توانست با روش شناسی حسگرا و مشاهده ای دوره ی مدرن همسو و همخوان باشد. چراکه برخلاف شناخت شناسی مدرن که با ابزار حس - عقل به فعالیت می پردازد، ازاین در هنگام درگیری عملی با زیست جهان خود به دنبال آشکارسازی خود است. در این دانایی (عملی)، ساحت نظر به ساحت حضوری ارتقاء یافته و علم به مثابهی یک مهارت، بی آنکه در قالب گزاره ها و مفاهیم جای گیرد، قابل ادراک است. همچون فردی که شنا کردن را به خوبی میداند، آن را نه در قالب مفاهیم، بلکه به صورت یک مهارت درک کرده، و از همین روی نمی تواند به همان خوبی که میداند در قالب گزارهها و مفاهیم بیان کند (برلین، ۱۴۰۲، ۸۹).

این رابطه هایدگر این حالت انسانی را اوج «نیهلسم و پوچ گرایی» دانست و تمام تلاش خود را برای
 رهایی از این مشکل آغاز میکند. بر اساس اندیشه ی وی «آدمی نمی تواند بر نیهلسم غلبه کند اما میتواند آماده ی پدیده ی جدیدی شود. برنامه ی هایدگر در واقع عبارت از اینگونه آمادگی و مشتمل بر؛

الف) رهانیدن انسان از قید کلیه ی مقولات و مفاهیم و معیارهای مابعدالطبیعی (مدرن) از طریق گونه ای تعبیر مجدد و انهدامی و بنیادی تاریخ اندیشه ی غرب.

ب) کمک به حصول تجربه ای اصیل از نیهلسم معاصر با دعوت آنان به رویارویی محکم با مرگ و بی معنایی.

ج) متقاعد ساختن آدمی به پذیرفتن قسمت خویش از سرنوشت قوم یا نسل خود که در ضمن پیدایی هستی آشکار میگردد (فولادوند، ۱۴۰۱، ۱۶) بر این مبنا هایدگر دست به بازتعریف برخی مفاهیم انسانی زده و از این طریق تعریف جدیدی از انسان در هستی (دازاین) آورده است. یکی از مؤلفه های مهم دولت مدرن، اقتدار و قدرت متمرکز و فراوان آن است. این امر برخلاف ادعای ذکر شده، در دوره ی جدید به معنای عدم دخالت در حوزه ی خصوصی افراد و یا ایجاد دولت

کوچک است. به عنوان مثال، اندیشمندان مدرن هرگاه صحبت از سیاست میکنند، معنای قدرت را در نظر داشته و سیاست را به معنای یک اقتدار و قدرت فراوان و یا «بررسی نهاد رسمی کشور و دولت» (Carvalho, 2023,59). بدون توجه به انسان و ذات وجودی آن در نظر می‌گیرند. همین رویکرد موجب شد تا شهروندی معنایی در ذیل «قدرت» تعریف شده و آنچه قدرت تمایل داشت به شهروندان القاء کند. در این رویکرد انسان و نسبت آن با سایر افراد به صورتی مکانیکی و جهت مند تعریف شد. درحالیکه مردم در جوامع قدیم زندگی سیاسی خود را جدای از سیاست و فضای عمومی تعریف نمی‌کردند (Derrida, 2021)، هایدگر به چند دلیل با رویکرد مدرن مخالف است. در ابتدا وی تأکید دارد که سیاست مدرن و سازمان یابی دولت مدرن و سلطه ی تکنولوژیک، خود را با جریان پیشرفت تاریخ، یکی میداند. فلسفه ی هگل نمونه ای از چنین خودمطلق بینی است که دیگر نیازی به پرسش از بنیادها ندارد. این نپرسیدن همراه است با فراموشی هستی. نتیجه ی این نپرسیدن منشی تام گرایانه منحصر به استبداد حکومتی نمی شود و شکل و شیوه ی خاصی از استبداد را مدنظر ندارد. سیاست تام گرا معلول نیست، بل بیان مبنا یا تقدیر نیهلیسم تکنولوژیک است (احمدی، ۱۴۰۱، ۸۳). با قائل شدن به این مبنا، هایدگر تفاوتی میان دموکراسی لیبرال، حکومت کمونیستی و دیکتاتوری فاشیستی قائل نبود. بلکه وی تمام آنها را تام گرایانه می دانست. و جهان و ابژه ها را اموری میداند که میتوان در جریان شناسایی بر آنها مسلط شد.

وی در نقد خود به اندیشه ی لیبرالیسم بیان میدارد که در لیبرالیسم، برخلاف ادعای خود، هستی انسان فراموش میشود (هایدگر، ۲۰۲۲، ۹۱۶). از این رو برخلاف تقسیم قدرت در اندیشه ی لیبرالیسم، که در نظر هایدگر خود موجب یک نوع عدم اعتماد به قدرت میشود، وی از یک نوع اتحاد و همبستگی در رهبریت کشور دفاع میکند. در این راستا وی در نقد خود به مبنای مارکسیسم بیان میدارد که «مارکسیسم موجب یک نوع فرومایگی و پستی برای توده های پرولتاریا شده و برای حل مشکلات این توده ی فرومایه ی جهانی، آنها را به سوی یک دموکراسی و برابری غلط سوق میدهد. درحالیکه برای حل آن لازم است «یک نفر حاکم قوی دستور و بقیه از آن اطاعت کنند. وی حتی به دولت نازی نیز تاخته و آن را یک ورژن جمعی و توده ای از «اراده برای کسب قدرت» به شمار میآورد. که پیش از آن در نظامهای کمونیستی و فاشیستی و مدعیان دموکراسی جهانی رخ نموده بود (احمدی، ۱۴۰۱، ۸۳).

یکی از مؤلفه های مهم در باب نهاد دولت بررسی جایگاه و معنای آزادی انسان است. بررسی این مهم در دو رویکرد ذکر شده نشان می‌دهد که این دو تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارند. در این راستا مکاتب فلسفی مدرن، علیرغم برخی تفاوتها، معمولاً همگی معتقدند که آزادی انسان از قیود خود و مبتنی بر عقل محاسبه گر محور این مکاتب است. دکارت با اشاره به این مسئله بیان میدارد که «بالاخره اینکه ما از یک اراده ی آزاد برخورداریم که هر وقت میتواند به کاری تن در دهد یا از آن تن زند، چنان بدیهی است که میتوان این مفهوم اراده ی آزاد را یکی از متعارف ترین مفاهیمی که به طور فطری در ما یافت میشود، دانست. دکارت با اشاره به این مسئله بیان میدارد: «ما پیش از این، دلیل بسیار روشنی در این زمینه ارائه کرده ایم، زیرا درست در همان حالی که درباره ی همه چیز شک میکردیم و حتی می پنداشتیم که خدایی که ما را آفریده است، ممکن است قدرت نامحدود خود را به کار گرفته باشد تا ما را از هر جهت بفریبد؛ به وجود یک اختیار در درون خود، آگاهی داشتیم، بدین معنا که می دیدیم که نمی توانیم به چیزی که شناخت کاملی از آن نداریم، باور کنیم. آری چنین حقیقتی که در آن شک همه جانبه چنان تردیدناپذیر می نمود و از چنان تمایزی برخوردار بود، از همه شناخت‌های ما متیقن تر است (Lauvaux, 2022, 30) دیوید هیوم با اشاره به این مسئله بیان میدارد: «موقعیت انسانها در ارتباط با جانوران، آشکارا به همین ترتیب است. اینکه جانوران چقدر از عقل برخوردارند، مطلبی است که روشن کردن آن را به دیگران وامی گذاریم. برتری آشکار اروپایی های متمدن به سرخپوستان وحشی، ما را وسوسه میکند آنها را نیز در همین وضعیت قلمداد کنیم، و ما را امیدارد در رفتار با آنها قید عدالت و حتی انسانیت را کنار بگذاریم (Favoreu, 2020: 870) هایدگر در برابر این تعریف موضع گرفته و ابتدا به نقد آن در دوره ی مدرن پرداخته و در ادامه سعی دارد تا مفهوم آزادی اگزیستانس را روشن کند. آزادی در اندیشه ی هایدگر یک نوع مجال دادن به موجود جهت آشکارگی خود است. آزادی عبارت است از مواجهه با گشودگی موجودات از آن حیث که موجود هستند. اهمیت این موضوع برای هایدگر تا حدی است که وی در کتاب «درباره گوهر آزادی» تأکید دارد «مسئله گوهر آزادی انسانی مسئله ی بنیادین فلسفه است که حتی مسئله ی هستی همراه با آن مطرح می شود. فلسفه فقط در شکل آزادی ممکن میشود، و کار فلسفی بالاترین شکل آزادی است... [چرا که] آزادی شرط امکان گشایش هستی هستندگان و شرط فهم هستی است (هایدگر، ۲۰۲۲، ۹۱۶).

یکی از مؤلفه های دوره ی مدرن، نگاه ویژه به معنای سیاست است. در این باره به نظر می رسد سیاست ماهیتاً و ذاتاً متفاوت با گذشته تعریف شد. در این دوره تمرکز بر نهاد خاص سیاسی و کارویژه های آن است. به گونه ای که برخی تأکید دارند که مفهوم قدرت محور تئوری سیاسی و مطالعه ی پروسه های سیاسی مشخص است. این مفهوم کلید درک نمادهای سیاسی، جنبشهای سیاسی و خود سیاست است (فولادوند، ۱۴۰۱، ۱۶).

برخی نیز با تمرکز بر بحث قدرت، سیاست را به معنای اعمال قدرت و تشکیلات متمرکز میداند و نیز برخی با تعبیری مضیق سیاست را به معنای قدرت و اقتدار تعریف نموده اند. همین امر نیز موجب شده تا اکثر پژوهشگران این حوزه، علم سیاست را به معنای توجه به ابعاد سیاسی پدیده های اجتماعی بدانند (زیگفرید، ۱۳۹۴). بنابراین علم سیاست نه تنها مبانی و بنیادهای مربوط به نهادها و سازمانهای سیاسی و اجتماعی را مطالعه میکند، بلکه رفتار و کنشهای سیاسی و اجتماعی را نیز بررسی می نماید. به عبارت دیگر علم سیاست به تحلیل و بررسی جنبه های سیاسی پدیده های اجتماعی نظر دارد. به طور خلاصه میتوان گفت که در رویکرد کلاسیک سیاست مترادف با دولت و نظام سیاسی و کنشهای برآمده در متن آن با محوریت احزاب، طبقات، سازمانها، نهادها و گروههای سیاسی است (کوهن، ۱۳۹۳). این تعریف کلاسیک که بر اساس مبانی تجربه گرایانه و پوزیتیویستی انجام گرفته مورد نقد جدی اندیشه های وجودگرا در غرب معاصر قرار گرفت. به شکلی که اندیشه های وجودگرا برآنند که سیاست مدرن، متأثر از اندیشه ی مدرن و به طور خاص اندیشه ی سیاسی مدرن، خواهان همگانی شدن ارزشها، جهان شمولی باورها، یکدست شدن عقیده ها و دست کم تن دادن به حکم اکثریت است. به عنوان مثال هایدگر در نقد خود به ماهیت سیاست مدرن معتقد است «سیاست به معنایی که در فلسفه ی مدرن مطرح شده... در پرتو درک مدرن و متافیزیکی از حقیقت شکل گرفته است. سیاست از [مهمترین کار ویژه ی خود یعنی] منش آشکارگی هستی دورمانده و در غیاب هستی و فراموشی آن و رها شدن و پرسشگری از هستی، به فن و حرفه تبدیل شدن است (هایدگر، ۲۰۲۲، ۹۱۶).

۴-۳-عدالت

یکی از مؤلفه های مهم دولت مدرن، نگاه آن به عدالت و جایگاه آن نسبت به سایر مؤلفه های مهم و مقدم دولت است. نکته ی مهم و مرتبط با این موضوع تغییر رویکردی است که بعد از رنسانس در باب عدالت ایجاد شده بود. به عنوان مثال در دوره ی روشنگری، عدالت صنعتی

اجتماعی میشود که متضمن منافع عمده ای است. یعنی ما می توانیم تصاویر مختلفی را از عدالت ارائه بدهیم. مثلاً عدالت ادموند برک، عدالت اشرافی است، عدالت لاک، لیبرالی است و عدالت سوسیالیستها رادیکالی است. به دلیل اینکه هیچ وضعیت عادلانه ای نیست تا مورد اتفاق همگان باشد. بنابراین عدالت از حوزه ی فلسفه ی سیاسی خارج میشود و به حوزه ی جامعه شناسی سیاسی می رود (ملکی، ۱۳۹۷، ۳۹). گذار از فلسفه به جامعه شناسی سیاسی، در تفسیر ماهیت عدالت نیز اثرگذار شده و جنبه های فلسفی و الهیاتی خود را از دست داد. به گونهای که در اندیشه ی هابز، عدالت به معنای تعهد فرد به انجام امور و در راستای منافع خود میشود. بعدها سایر قراردادگرایان همچون لاک و اخلاقگرایان همچون کانت، عدالت را در تأمین منافع متقابل عمق بخشیدند. اما این رویکرد به تدریج و از ابتدای قرن موردنقد جدی قرار گرفت. در این راستا هایدگر با رویکردی هستی شناسانه به این مسئله پرداخته و سعی بر آن دارد تا عدالت را به امری فراتر از ابعاد اقتصادی و سیاسی آن تفسیر کند. وی ابتدا عدالت را در بستر جامعه و اجتماع انسانی توضیح داده و تأکید دارد که عدالت به معنای کنترل نمودن و نظارت بر نیروهای متضادی است که فضای هماهنگ و یکپارچه در جامعه را تخریب می کند. اگرچه به نظر می رسد اندیشه های هایدگر رگه هایی از محافظه کاری را در خود جای داده اما تفاوت محافظه کاری با اندیشه ی هایدگر در آن است که جامعه ی مطلوب هایدگری که لازم است عدالت در آن رعایت شود، جامعه ی وجودگرایی است که در درجه ی اول به ایجاد افقهای معنادار زندگی بشر توجه داشته است (هایدگر، ۲۰۲۲، ۹۱۶)

نتیجه گیری

سه سنت عقل آزاد یونانی، عدالت مسیحی و قانون رومی، از پیچ‌وخم‌های زیادی در تاریخ گذر کرده و برحسب وضعیت هر کشور، تجربه‌های متفاوتی رقم زدند و در نهایت ذیل چیزی که امروزه ما از آن به نام «تمدن غرب» یاد می‌کنیم، الگوهای متفاوتی را ایجاد کردند. همین مسیرهای متفاوت به هم پیوستن این سه آبراه و ویژگی‌های اجتماعی متفاوت کشورهای غربی، به ظهور نظام‌های سرمایه‌داری متفاوت در کشورها نیز منجر شد. مسئله امنیت و سپس آزادی از دخالت‌های کلیسا و رسیدن به خودمختاری ملی، مهم‌ترین نیازهایی بود که باعث گرایش به دولت مدرن شد. منافع «ملی»، حاکمیت «ملی»، امنیت «ملی»، قانون و مفاهیمی از این دست که امروزه رایج است، هرچند ریشه‌های تاریخی در حقوق روم داشتند، ترکیب آنها در یک چارچوب جدید به نام اندیشه دولت-ملت، از درون این نیاز فراگیر و عمومی پدیدار شد. این مفاهیم، همگی برساخته‌هایی در پاسخ به این نیازها بودند. برای بررسی ماهیت دولت مدرن، باید دولت مدرن را با توجه به تاریخ ظهور، یعنی در قالب دولت-ملت، دولت در قرن نوزدهم و دولت لیبرال دموکراتیک مورد ارزیابی قرار داد و صور متعدد آن را با عنایت به کار ویژه‌های آن، یعنی تامین دولتمردان، پاسداری از منافع نظام، تامین منافع طبقات اجتماعی نیرومند، پاسداری از منافع عمومی یا خیر عمومی، در خاستگاه اروپایی آن، بررسی نمود که این نتیجه با نتایج پژوهش کوهن (۱۳۹۳)، گیدنز (۲۰۲۲) و اسپوزیتو (۲۰۲۳) تطبیق دارد. مولفه‌های مدرن دولت مدرن نیز شامل خردگرایی، انسانگرایی، دنیاگرایی، آزادی‌گرایی، مردم‌سالاری و برابری‌گرایی بوده که عناصر بنیادین حقوق عمومی مدرن هستند که همراه با جمهوریت به طور طبیعی و منطقی در معنای ویژه و مدرن آن مورد توجه قرار می‌گیرند و این نتیجه‌گیری با نتایج پژوهش برلین (۱۴۰۲)، فاورو (۲۰۲۰) و وود (۲۰۲۱)، قابلیت انطباق دارد.

استناد:

مرادی حسین، میرحسینی سیدمحسن، جعفری محمدحسین. ماهیت دولت مدرن و مولفه‌های سازنده آن (مطالعه موردی ایران معاصر). فصلنامه تحولات سیاسی اجتماعی معاصر ایران. 4(4): e231724. 1404, doi: 10.30510/pscci.2024.486698.1116

۱. آجرلو، اسماعیل، حقوق اساسی کشورهای اسلامی، تهران، انتشارات پژوهشکده شورای نگهبان، چاپ دوم، ۱۳۹۷.
۲. آذربون، پیتر، مدرنیته گذر از گذشته به حال، ترجمه حسینعلی نوروزی، تهران: انتشارات نقش جهان، چاپ دوم، ۱۴۰۲.
۳. احمدی، بابک، مدرنیته و اندیشه انتقادی، ج ۲، تهران: انتشارات مرکز، چاپ دوم، ۱۴۰۱
۴. اسپوزیتو، جان و جان، رال، جنبش‌های اسلامی معاصر - اسلام و دموکراسی، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نشر نی، ۲۰۲۳ (۱۴۰۲ش).
۵. برلین، آیزایا، ر، چهار مقاله در باره آزادی، ترجمه محمد علی موحد، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۴۰۲.
۶. پناهی، محمدعلی؛ اسلامی، لکات، دین، قانون و پیدایش فکر مشروطه و اندیشه دولت مدرن، تهران، انتشارات نگاه معاصر. چاپ دوم، ۱۳۹۴.
۷. جونز، ویلیام تامس، خداوندان اندیشه سیاسی، (جلد دوم) ترجمه علی رامین، چاپ دوم، تهران: نشر امیرکبیر، ۱۳۹۹.
۸. زیگفرید، آندره، روح ملت‌ها، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۹۴.
۹. فولادوند، عزت الله، مقدمه کتاب فلسفه کانت، نوشته اشتفان کورنر، تهران، انتشارات خوارزمی، چاپ دوم، ۱۴۰۱.
۱۰. طباطبایی مومنی، میرفلا، شرحی بر المیزان، قم: نشر جامعه مدرسین، ۱۴۰۰.
۱۱. کوهن، تامس، ساختار انقلاب‌های علمی، ترجمه سعید زبیاکلام، تهران، سمت، ۱۳۹۳.
۱۲. گیدنز، مایکل آلن، ریشه‌های الهیاتی مدرنیته، ترجمه زانیار ابراهیمی، تهران، نشر پگاه روزگار چاپ دوم، ۲۰۲۲ (۱۴۰۱ش).
۱۳. نقیب زاده، مهدی، حقوق اداری تطبیقی، چ اول، تهران: اندیشه، ۱۴۰۲.
۱۴. هایدگر، مارتین، هستی و زمان، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران، نشر نی، چاپ دوم، ۲۰۲۲.

- Badie.b, Birnbaum.p, The sociology of the stste, Cambridge, .۱۵
universitr of Chicago press, 1983
- Carvalho, B “*The Making of Political Subjects: Subjects and Territory in the Formation of the State*”, in States and Citizens: History, Theory, Prospect, Edited by: Quentin Skinner and Bo Strah, New York Cambridge University Press, 2023 .۱۶
- Derrida, j, *Politics of Friendship*, Translated by: George Collins, .۱۷
New York: Verso, 2021.
- Davis, Stephen M. Rise of French Laïcité, French Secularism .۱۸
from the Reformation to the Twenty-first Century, Oregon, Wipf
and Stock Publishers, 2020
- Daintith, Terence, Alan Page, The Executive in the Constitution, .۱۹
London: Oxford
University Press, 2020,
- Eliade, Mircea, the encyclopedia of reigion, Macmillan .۲۰
publishing company, 1986
- Esposito, john, Islam and politics, Syracuse university press, .۲۱
1987
- Elden, S, , *The Birth of Territory*, Chicago: The University of .۲۲
Chicago Press, 2013,
- Flint C. and Peter J. Taylor , *Political Geography: World- .۲۳
economy, Nation State, and Locality*, Pearson/Prentice Hall Pub,
2007,
- Favoreu, Louis, Patrik Gaia, Richard Ghevontian, Jean-Louis .۲۴
Mestre, Otto Piersmann, André
Roux, Guy Scoffoni, Droit constitutionnel, Paris, Dalloz, 2020.
- Gerth, H. and Mills, C. W.. From Max Weber: *Essays in .۲۵
sociology*. New York: Oxford University Press, 1946
- Giddens, A. *The Nation-State and Violence*: Berkeley, .۲۶
University of California Press. 1985
- Giddens, Anthony ,Capitalism and Modern Social Theory, An .۲۷
Analysis of the Writings of Marx, Durkheim and Max Weber,
Cambridge, Cambridge University Press. 1973
- Held, David, The development of modern state, Cambridge: .۲۸
polity, 1992
- Hoffman, Jone, beyond the state, Cambridge: polity press, 1995 .۲۹

- Jeffery, Marjorie, Islam the religious and political life of world community, New York, Westport Connecticut: London, 1984 .۳۰
- Michel Levient. Les grands arrêts de la Cour européenne des droits de l'homme Paris, PUF.2023. .۳۱
- Montevideo Convention on the Rights and Duties of States,1993. .۳۲
- Maffesoli, Michel (2004, 2005), Reenchantement Du Mond , In sciences de I, homme and societies.dec/gan.n 73. .۳۳
- Montevideo Convention on the Rights and Duties of States,1993. .۳۴
- Lauvaux, Philippe , Les grandes démocraties contemporaines, Paris, PUF.2022. .۳۵
- Poggi, G, Citizens and the State: Retrospect and Prospect , In Quentin Skinner & Bo Strath (Eds.), States and Citizens: History, Theory, Perospect (pp.39-48), Cambridge: Cambridge University Press,2023 .۳۶
- Pierson.C. 2022,The Modern State, London: Routledge Pub. .۳۷
- Piscatory, James, Islam in the world of nation-stste, Cambridge University, 1986. .۳۸
- Pye, Lucian, aspects of political development, boston: little brow, 1966 .۳۹
- Shacht, joseph, Bosworth, ce, the legacy of Islam, oxford university press, 1978 .۴۰
- Sudre, Frederic, Jean-Pierre Marguenaud, Joel Andriantsimbazovina, Adeline Goutenoire, Skinner.Q, The foundation of modern political thought, Vol 2, Cambridge unive, press, 1987 .۴۱
- Smith, Helmut Walser,Authoritarian State, Dynamic Society, Failed Imperialist Power, 1878-1914," in Helmut Walser Smith (Ed.) The Oxford Handbook of Modern German History, Oxford, Oxford University Press, pp. 307- 334,2011. .۴۳
- Wood, Gordon S. Power and Liberty, Constitutionalism in the American Revolution, Oxford, Oxford University Press, 2021. .۴۴